



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۹	تاریخ	۱۴۰۵/۰۷/۱۵
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه چهارم: تفاوت امارات و اصول و سبب تقدم امارات				
عنوان ۴	نظریه مختار: ترتب ذاتی و ثبوتی میان امارات و اصول				
عنوان ۵	بند پنجم: تحلیل ماهیت تکالیف در مقام ثبوت و تفکیک ظرف علم از ظرف جعل حجیت بند ششم: ترتب ذاتی در مسلک عقلایی عبد و نقش اعمال مولویت در تحدید امارات				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده درس

محور بنیادین این درس، ادامه تبیین بندهای مسلک مختار در وجه فارق ثبوتی میان امارات و اصول، و تحلیل عمیق نسبت آن با مبانی کلامی و نظریه تراحم حفظی بود. در آغاز، پس از مروری بر بندهای چهارگانه گذشته، در بند پنجم اثبات شد که ظرف جعل حجیت منحصرأ در رتبه مابعد علم، یعنی در ظرف جهل به تکالیف واقعی است؛ چراکه حجیت قطع ذاتی بوده و تنجز آن محتاج جعل نیست. در فرض جهل، به حکم عقل عمل بر طبق کشف ظنی به جهت قبح ترجیح مرجوح بر راجح متعین است، مگر آنکه مصلحت اهم در رعایت قوه محتمل باشد که در این صورت نوبت به جعل اصول عملیه تنجیزی یا ترخیصی می رسد.

سرانجام در بند ششم، ترتب ذاتی در مسلک عقلایی عبد با تمثیل به فرزند گمشده تبیین شد و پیوند نهایی آن با نظریه تراحم حفظی در رتبه جعل منجز و معذر روشن گردید؛ بدین نحو که تقدم اماره بر اصل در مسلک عبد تکوینی است، لکن شارع می تواند در مقام اعمال مولویت بر اساس قوه احتمال یا محتمل، اماره یا اصل را تشریع فرماید.

مرور درس پیشین

در جلسات گذشته بیان شد که تبیین نسبت و وجه فارق میان امارات و اصول عملیه بر پایه مبنای مختار، ذیل چند بند پیگیری می شود؛ چهار بند از این مسلک در جلسات پیشین تبیین گردید که مروری اجمالی بر آنها صورت می پذیرد و سپس سایر بندها مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

بند نخست آن بود که هرگاه شارع مقدس دارای اغراض و تکالیف الزامیه ای باشد، به جهت تسهیل امتثال و تحصیل آن اغراض توسط مکلف، ناگزیر یکی از این راه ها در پیش روی مکلف قرار می گیرد: یا مکلف به تکلیف علم دارد که در این فرض مسلماً باید به علم خویش عمل نماید؛ یا علم وجدانی ندارد لکن کاشف ظنی در اختیار اوست، که عقلاً چاره ای جز عمل بر طبق کشف ظنی نیست؛ و یا اینکه نه علم قطعی دارد و نه کشف ظنی، که در این حالت تحیر، شارع باید راهی فراروی او قرار دهد که دیگر از سنخ طریق کاشف نیست، بلکه صرفاً وظیفه عملیه او را در برابر آن واقع مجهول مشخص می سازد. این ترتیب، انضباطی کاملاً عقلی است و ارتباطی به لسان مقام اثبات ندارد.

مطلب دوم آن بود که از بند نخست آشکار گردید ترتب حاکم بر این مراحل سه گانه، ترتبی ذاتی است، نه ترتبی ناشی از جعل و اعتبار قراردادی.

مطلب سوم آن بود که وجه فارق میان امارات و اصول، تمایزی در مقام ثبوت است و نه در مقام دلالت، لسان و اثبات؛ به بیان دیگر، تمایز موجود ناشی از مفاد ادله جعل حجیت برای اماره یا اصل نیست، بلکه ناشی از حقیقت و ذات اماره و اصل است، صرف نظر از دلایلی که بر آنها دلالت دارند.

بند چهارم آن بود که مسأله تمایز و ملاک تقدیم، تنها منحصر در رابطه میان امارات و اصول نیست؛ بلکه در میان خود اصول عملیه نیز تقدم و تأخر جریان دارد. ضابطه ای که برای تقدیم اماره بر اصل اقامه می شود، باید قابلیت انسحاب و سریان بر تقدم اصلی بر اصل دیگر را داشته باشد؛ چنانکه اصل موضوعی بر اصل حکمی، و اصل سببی بر اصل مسببی مقدم داشته می شود؛ و منشأ این تقدم نیز همان ترتب ذاتی در رتبه پیش از مقام اثبات است.

پرسشگر: ...

استاد: سخن در فرضی است که علم حاصل نشده باشد؛ اگر تحصیل علم میسر نگردید، نوبت به رجوع به اماره می رسد! اما بحث کنونی پیرامون صعوبت یا سهولت تحصیل علم نیست؛ کلام در این است که هرگاه مکلف به واقع علم یافت، دیگر مجالی برای رجوع به اماره باقی نمی ماند. آیا معقول است شخصی که مستقیماً از امام صادق علیه السلام حکم را شنیده و به آن علم دارد، نزد زُراه برود و از او سؤال کند؟! اگر کلام زُراه موافق با بیان امام علیه السلام باشد، این پرسش تحصیل حاصل و لغو خواهد بود؛ و چنانچه مخالف با کلام امام علیه السلام باشد، فاقد هرگونه ارزش و حجیت است؛ زیرا قطعاً امام معصوم علیه السلام اذن در پیروی از کلام مخالف با کلام خود نفرموده اند.

پرسشگر: ...

استاد: سخن بر سر سختی یا آسانی نیست؛ مدعا این است که در صورت وجود و حصول علم، عمل به اماره عقلاً ناممکن و بی معناست؛ و در صورت عدم حصول علم، نوبت به اماره می رسد. این مسأله با اندکی تأمل منقح می گردد.

بند پنجم: تحلیل ماهیت تکالیف در مقام ثبوت و تفکیک ظرف علم از ظرف جعل حجیت

تاکنون محور مباحث، بررسی حالات سه گانه مکلف (علم وجدانی، کشف ظنی، و فقدان هر دو) بود؛ اما در بند پنجم، مسأله از زاویه تکالیف مجعوله مولا در عالم ثبوت -پیش از وصول به مقام اثبات- مورد تحلیل قرار می گیرد. هنگامی که مولا در صدد جعل تکلیفی الزامی -وجوب یا حرمت- برمی آید، این حکم ابتدائاً بر ذات موضوع بار می شود؛ نظیر حرمت شرب خمر در گزاره های: «شَرِبُ الْخَمْرِ حَرَامٌ» یا «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» که حرمت مستقیماً بر عنوان مسکر مترتب گردیده است.

هنگامی که حکم واقعی بر ذات موضوع مترتب شد، مکلف نسبت به این حکم واقعی صرفاً یکی از دو حالت را خواهد داشت: یا به این حکم عالم است و یا به آن جاهل؛ و هر دو حالت علم و جهل قابلیت تعلق به حکم واقعی را دارند. اگر مکلف به حکم واقعی علم یابد، این رتبه اصلاً موضع جعل حجیت نیست؛ زیرا حجیت و کاشفیت قطع و علم، ذاتی است و با وجود حجیت ذاتی قطع، مجالی برای جعل تعبدی حجیت باقی نمی ماند. بنابراین، موضع جعل حجیت صرفاً در رتبه مابعد علم قطعی به تکلیف است؛ یعنی هنگامی که مکلف جاهل به حکم واقعی باشد، نوبت به جعل حجت -به معنای منجز و معذر نسبت به تکلیف مجهول- می رسد. جعل منجز نسبت به تکلیف معلوم معنا ندارد؛ چراکه تکلیف معلوم ذاتاً به حکم عقل منجز است. به بیان دیگر، به محض حصول علم به تکلیف، حکم عقل به لزوم اطاعت از مولا بر پایه حق طاعت فعلیت می یابد و عقل حکم می کند که مکلف ملزم به انقیاد است و در صورت مخالفت، استحقاق عقاب دارد؛ و این حکم عقلی مستقیماً بر تکلیف واقعی معلوم منطبق می گردد.

اما چنانچه علم وجدانی حاصل نباشد و مکلف نسبت به واقع جاهل بماند -که این تقسیم نیز تقسیمی ثبوتی در افق تشریع است که مکلف یا عالم است یا جاهل- در این مرحله ثانیه است که زمینه جعل حجیت تکوین می یابد. در این رتبه جهل، چنانچه مکلف واجد کشف ظنی باشد، مقتضای حکم عقل و حکمت مولوی آن است که مولا جهت تحصیل احکام واقعی خویش، این کشف ظنی را برای مکلف حجت -یعنی منجز و معذر- قرار دهد.

به بیانی دیگر: در ظرف فقدان علم، امر دائرمدار آن است که مکلف یا واجد ظن است و یا فاقد آن؛ در فرضی که ظن وجود دارد، امر دائر میان آن است که شارع طرف راجح (ظن) را حجت قرار دهد یا طرف مرجوح را. عقل صریحاً حکم می کند که ترجیح مرجوح بر راجح قبیح و ناممکن است؛ بنابراین مولای حکیم ناگزیر باید طرف راجح را معتبر سازد. و از آنجا که طرف راجح همان کشف ظنی است، عقل در این رتبه تعیین می کند که جعل حجیت باید متوجه کشف ظنی گردد.

اما در مرحله سوم، مکلف هم جاهل به تکلیف واقعی است و هم فاقد طریق ظنی کاشف؛ یا آنکه اگر ظنی وجود دارد، مسأله موازنه میان «قوه احتمال» و «قوه محتمل» مطرح می گردد. در این موضع است که کلام استاد شهید، آیت الله صدر رحمته الله جایگاه تبیین می یابد؛ بدین بیان که رجحان گاه به لحاظ درجه کشف و قوه احتمال است و گاه به لحاظ اهمیت و قوه محتمل.

آنجا که رجحان صرفاً به قوه احتمال بازمی گردد، عقل به تعیین راجح از حیث کشف حکم می نماید؛ اما در جایی که رجحان ناشی از قوه محتمل باشد یا اساساً هیچ رجحانی در میان احتمالات برقرار نباشد، نوبت به تعیین وظیفه عملیه از

طریق جعل اصل عملی می‌رسد. در این مقام، شارع وظیفه عملیه را به صورت منجز یا معذر معین می‌فرماید: در فرضی که قوه محتمل بسیار خطیر و غیرقابل اغماض باشد، اصل تنجیزی که همان اصل احتیاط است حاکم می‌گردد؛ و در فرضی که قوه محتمل در میان نباشد، یا قوه محتمل با مصلحت تسهیل و تخفیف بر عباد در مقام تراحم قرار گیرد، شارع به جهت ترجیح مصلحت تسهیل، اصل عملی ترخیصی (برائت) را جعل می‌فرماید تا وظیفه مکلف در مقام عمل معین گردد. بنابراین، جعل اصل عملی ترخیصی یا جعل اصل عملی تنجیزی، هر دو مبتنی بر ملاکات و ملاحظاتی است که طبق حکم صریح عقل باید در مقام تشریع لحاظ گردد.

حاصل آنکه در مقام جعل حجیت، با دو قسم جعل مواجهیم: نخست، جعل حجیت در موارد کشف ظنی، که شارع اماره و طریق کاشف را حجت قرار می‌دهد؛ دوم، جعل حجیت در فرضی که شارع کشف ظنی را ملحوظ نمی‌دارد، بلکه غرض اساسی او رعایت محتمل و صیانت از اغراض خویش است. در این ساحت، محتمل یا از سنخ احتمالات تنجیزی است و یا از سنخ احتمالات ترخیصی؛ و این رتبه، دقیقاً مرحله جعل اصل عملی به شمار می‌آید.

این پایان تبیین بند پنجم است که این‌ها ترتیبی است که میان این مراتب در عالم ثبوت و پیش از ورود به مقام اثبات و دلالت جریان دارد.

پرسشگر: ...

استاد: در این مرحله می‌توان از مبنای استاد شهید، آیت الله صدر رحمته الله علیه برای تحلیل تقدیم اماره بر اصل یا تقدیم اصلی بر اصل دیگر بهره جست؛ و این امر هیچ‌گونه منافاتی با مدعای مختار در ترتب ذاتی ندارد. بدین تبیین که هرچند ترتب ذاتی میان مراتب حاکم است، اما در ظرفی که کشف ظنی معتبری وجود ندارد، یا کشف ظنی در برابر یک محتمل قوی قرار می‌گیرد، نظریه استاد بزرگوار شهید صدر رحمته الله علیه جایگاه انطباق می‌یابد.

پرسش این است که چرا شارع پاره‌ای از راه‌های ظنی نظیر قیاس یا شهرت فتوایی - بنا بر عدم حجیت آن - را با وجود دارا بودن درجاتی از کشف ظنی، معتبر ندانسته است؟ سرّ عدم اعتبار این‌گونه امارات ظنیه با وجود کشف نوعی در آنها، به دو جهت بازمی‌گردد:

نخست آنکه ضریب و قوه احتمال در این طرق بسیار ضعیف و نازل است؛ یعنی احتمال اصابت آنها به واقع به قدری اندک است که ترجیحی بر جریان اصل عملی مبتنی بر قوه محتمل ندارد، و در مقام تراحم نمی‌تواند با قوه محتمل مقاومت ورزد.

دوم آنکه در نقطه مقابل، گاهی قوه محتمل به اندازه‌ای خطیر و والاست که بر صرف قوه احتمال رجحان می‌یابد؛ از این رو در این مواضع، شارع اصل عملی معارض با آن ظن را حاکم قرار می‌دهد؛ چنانکه مثلاً با وجود قیاس، دستور به عمل بر طبق استصحاب می‌دهد؛ یا در فرضی که مقتضای قیاس وجوب یا حرمت است، شارع قیاس را الغا فرموده و امر به تمسک به اصل برائت می‌نماید.

پرسشگر: ...

استاد: در این مبحث، اختلافی نظری با استاد شهید صدر رحمته الله علیه داریم؛ بدین تبیین که ایشان در تحلیل مراحل جعل حکم می‌فرمایند: «مرحله اعتبار، صرفاً مرحله‌ای صوری است و مدخلیتی در ذات و حقیقت حکم ندارد؛ بلکه حقیقت و قوام

حکم، وابسته به مرحله غرض و مرحله ملاک است، و قالب اعتبار و تشریع، تنها صورتی است که به جهت مصالح اجتماعی برای این تقنین ارائه می‌گردد. لکن در برابر این دیدگاه، مبنای مختار آن است که اساس و قوام حکم شرعی، دقیقاً در همین «مرحله اعتبار» نهفته است؛ بدین بیان که تا زمانی که ملاک به مرحله اعتبار وارد نشود و از سوی شارع تشریع و قانون نگردد و در قالب طلب و بعث و زجر - نظیر «افْعَلْ»، «لَا تَفْعَلْ»، «كُنْ» و «لَا تَكُنْ» - انشا نشود، هیچ ارزشی ندارد. ملاکات واقعیه فی نفسه هیچ‌گونه اثری در تکوّن رابطه اطاعت میان عبد و مولا ندارند؛ وظیفه عبد در برابر مولا ناشی از آن است که مولویت مولا ذاتی اوست و ذات مولویت، اقتضای اعمال مولویت و انشای تکلیف دارد. این پیوند عمیق میان اصول فقه و فقه نظام سیاسی در مباحث گذشته نیز تبیین گردید؛ بدین بیان که خداوند متعال محال است حاکمیت و حکومت نداشته باشد؛ زیرا مولویت و فرمانروایی برای ذات اقدس الهی امری ذاتی است، همان‌گونه که علم و قدرت برای او ذاتی است. تصور خدایی که در آسمان‌ها فارغ از تدبیر و ربوبیت باشد، مساوق با سلب الوهیت است؛ زیرا حقیقت الوهیت مقتضی آن است که امر و نهی، به دست او باشد. صفات الهی اموری ذاتی هستند و هرگز قابل انسلاب و سلب از ذات اقدس حق تعالی نمی‌باشند. این نکته، دقیقاً در علم اصول اثرگذار است؛ چراکه مولویت مولای حقیقی امری ذاتی است، و ذاتی مولویت، لزوم امر و نهی و اعمال مولویت است؛ همان‌طور که خالقیت برای ذات الهی ذاتی است و خداوند همواره خلق می‌فرماید، هرچند چگونگی، کیفیت و مواضع خلقت، وابسته به علم و حکمت بالغه و مصالح ملحوظ نزد اوست.

پرسشگر: ...

استاد: چنانچه ملاکی در لوح واقع موجود باشد اما شارع آن را در مرحله اعتبار انشا نفرموده باشد، تکلیفی متوجه عبد نخواهد بود؛ زیرا مکلف عبد است [و مسئولیت او صرفاً در چارچوب اوامر و نواهی مولا است].

پرسشگر: ...

استاد: این بحث دیگری است؛ یعنی علم اجمالی دارد؛ در فرضی که مکلف علم اجمالی به وجود اعتبارات و تکالیفی از سوی شارع داشته باشد، حق مولویت اقتضا می‌کند که به فحص پردازد و در صورت عدم دستیابی، بنا را بر احتیاط نهد، مگر آنکه خود شارع اذن در ترخیص دهد. این مطلب، سخن دیگری است؛ اما اصل اینکه مولا، باید مولیت خود را اعمال کند، حرف دیگری است. بسیار مایه شگفتی است که در برخی فرمایشات بزرگانی که خیلی برایشان احترام قائل هستیم، آمده است که مسأله «عبد و مولا» اموری عرفی بوده‌اند که سپس فقیهان و اصولیان آن را به رابطه انسان و خداوند متعال سرایت داده‌اند! درحالیکه حقیقت مسأله کاملاً بر عکس است؛ مولویت و عبودیت اصالتاً و ذاتاً مخصوص ذات اقدس الهی است و بشر بعدها این مفاهیم را در مناسبات عرفی تنزیل داده است.

پرسشگر: ...

استاد: آیا خداوند پیش از تکلیف نمودن، مولا هست یا خیر؟ مسلماً مولا است؛ مولویت از ذات باری تعالی انفکاک‌ناپذیر و سلب‌نشدنی است. قرآن کریم با صراحت این حقیقت ذاتی را تبیین می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ

رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱؛ تعبیر حصر در «الْأَلَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» امری اعتباری، قراردادی و جعلی نیست؛ بلکه ذاتی است؛ و در آیه دیگر می فرماید: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۲.

پرسشگر: ...

استاد: مسأله اغراض، جهت دیگری از بحث است؛ تردیدی نیست که اعمال مولویت از سوی مولای حقیقی، حکیمانه است؛ زیرا خداوند، مولای حکیم است و تشریع و اعمال مولویت او بر پایه حکمت بالغه خواهد بود و معنای حکمت، این است که در جهت تحقق اغراض عالی و متعالیه صورت می پذیرد. این مطلب کاملاً مسلم است. اما نکته بنیادین آن است که اصالتاً مولویت، امر و نهی و قانون گذاری منحصر حق باری تعالی است. هر کس دیگری بدون اذن الهی امر و نهی نماید، در قلمرو حاکمیت پروردگار دخالت ناروا کرده است، مگر آنکه با اذن و تفویض خاص او باشد. از همین روست که در مباحث معرفتی و کلامی تبیین گردیده است که مقام امامت رسول خدا صلی الله علیه و آله بالاتر از مقام نبوت ایشان، و مقام امامت ابراهیم خلیل علیه السلام برتر از مقام نبوت اوست؛ زیرا مقام امامت، مقام فرمانروایی و اعمال مولویت است؛ بدین معنا که خداوند متعال اذن اعمال مولویت خویش را به آنان تفویض فرموده است؛ چنانکه قرآن کریم می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۳. ریشه مذهب تشیع در نصب الهی امام نیز از همین حقیقت سرچشمه می گیرد؛ مردم نمی توانند امام و حاکم را انتخاب نمایند؛ زیرا توده مردم فاقد حق امر و نهی هستند و شأن مولویت ندارند. آحاد انسان ها همگی «عَبِيدُ اللَّهِ» هستند و عبد صلاحیت مولویت ندارد. اینکه خداوند متعال عبدی برگزیده را به مقامی نائل سازد که مأذون در اعمال مولویت الهی گردد، همان حقیقت خلافت واقعیه و مقام منیع ائمه هدی علیهم السلام است.

پرسشگر: ...

استاد: در نصوص روایی آمده است که پیامبران مأمورند به لسان و زبان قوم خویش با مردم سخن بگویند؛ بنابراین در مقام انشای تکلیف، ناگزیر باید از الفاظی چون امر و نهی استفاده شود.

پرسشگر: ...

استاد: تمام اصطلاحات حقوقی، از اوامر و نواهی شرعی منتزع شده است. این حرف غلطی است - گرچه برخی از بزرگان گفته اند - که در باب معاملات، احکام شرعیه تماماً امضایی بوده و صرفاً امضای عادات عرفی عقلاست. چگونه می توان ادعا کرد که عرف عقلا بر تشریع الهی تقدم داشته است؟! از بدو خلقت بشر، تقنین الهی از طریق انبیای عظام آغاز گردیده است؛ چنانکه می فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ»^۴؛ از این رو، این عقلای

۱. سوره اعراف: ۵۴.

۲. سوره قصص: ۶۸.

۳. سوره نساء: ۸۰.

۴. سوره بقره: ۲۱۳.

بشر بوده‌اند که قواعد تشریع، حدود معاملات و انضباط حقوقی را از وحی الهی فراگرفته‌اند، نه آنکه شارع مقدس احکام بیع و تجارت را از عقلاً اقتباس و سپس امضا فرموده باشد!

پرسشگر: ...

استاد: منشأ آن هرچه باشد، احکام اصالتاً احکام الهی است که از جانب پروردگار تشریع گردیده و سپس در مناسبات بشری رسوخ یافته است.

پرسشگر: ...

استاد: مسأله واضع لغات بحث دیگری است. مرحوم میرزای نائینی رحمته الله علیه نیز قائل به وضع مستقیم نیست؛ بلکه ایشان به مرحله‌ای «بین‌المرحلتین» - میان جعل تکوینی و جعل تشریعی - معتقد است و از آن به «جعل الهامی» تعبیر می‌فرماید؛ بدین معنا که خداوند متعال وضع الفاظ و کاربرد لغات را به بشر الهام فرموده است. به هر تقدیر، نباید با ورود به مباحث استطرادی از محور اصلی بحث بازماند.

خلاصه کلام آن است که: در مرحله علم و قطع وجدانی، اساساً مجالی برای جعل حجیت وجود ندارد؛ زیرا حجیت قطع ذاتی است. موضع و ظرف جعل حجیت، منحصرأ مرحله جهل مکلف به حکم واقعی است. هنگامی که مکلف جاهل به واقع فرض شود، نوبت به جعل حجیت می‌رسد. در این ظرف، چنانچه مکلف واجد کاشف ظنی باشد، تعیین تکلیف به نوع جعل حجیت از سوی مولا وابسته است. در این ساحت (مقام ثبوت و جعل)، می‌توان بر پایه مبنای استاد شهید صدر رحمته الله علیه، ترتیب جعل اماره یا جعل اصل عملی را بر مدار «قوة احتمال» و «قوة محتمل» تحلیل و تنظیم نمود. این موضع، مقام جعل حجیت و جعل منجز است؛ و حقیقت جعل حجیت، چیزی جز کیفیت و نحوه اعمال حق مولویت از سوی مولا نیست؛ اعمال مولویتی که در راستای تسهیل امتثال احکام توسط مکلف و راهبری او به سوی تحصیل اغراض واقعی تشریع می‌گردد.

بند ششم: ترتب ذاتی در مسلک عقلایی عبد و نقش اعمال مولویت در تحدید امارات

همان‌گونه که پیشتر تبیین شد، ترتب میان امارات و اصول عملیه ترتبی ذاتی است، نه ترتبی صرفاً جعلی و اعتباری. بدین بیان که در مرحله تعذر علم، اگر مکلف به حکم عقل فطری خویش واگذاشته شود، برای دستیابی به واقع و تحصیل اغراض مولا، قهراً کشف ظنی را بر اصل عملی مقدم می‌دارد؛ زیرا پس از قطع، طبیعی‌ترین مسیر عقلایی برای احراز واقع، حرکت بر مدار کشف ظنی است.

چنانچه اعمال مولویت مولا در میان نباشد و عبد بخواهد به حکم عقل به اغراض مولا نائل آید، با وجود کشف ظنی هرگز نوبت به اصل عملی (احتیاط یا برائت) نمی‌رسد؛ همانند تمثیل پیشین که اگر شخصی فرزندش گم شده باشد، در فرض فقدان علم، ابتدا به دنبال ظن و نشانه‌های راجح می‌رود و تا زمانی که کشف ظنی و احتمال اقوی در اختیار دارد، هرگز به سراغ احتمالات اضعف یا احتیاط همه‌جانبه نمی‌رود، مگر آنکه طرق ظنیه به کلی منسد گردد.

لکن در مقام جعل حجیت و تشریع منجز، شارع به عنوان مولا می‌تواند در مقام اعمال مولویت دخالت فرماید و در مواردی خاص، امری غیر از کشف ظنی (یعنی رعایت قوة محتمل و اصل عملی) را بر کشف ظنی مقدم دارد.

بنابراین، مسأله تمایز اماره و اصل در موضع جعل حجیت از سوی مولا شکل می گیرد؛ بدین نحو که: هرگاه شارع کشف ظنی را بر طبق ترتب عقلایی تثبیت و مقدم بدارد، «اماره» جعل می شود؛ و هرگاه شارع به جهتی از جهات -مانند اهمیت فوق العاده قوه محتمل- کشف ظنی را الغا نماید و آن را مقدم نشمارد، «اصل عملی» را جعل می فرماید. سرّ عدم تقدیم کشف ظنی در برخی مواضع با وجود کاشفیت نوعی، غلبه قوه محتمل بر قوه احتمال است.

پرسشگر: ...

استاد: ما هرچه داریم، از ایشان و بزرگانمان داریم؛ لکن خود این بزرگان به ما آموخته اند که کلام اساتید باید مورد تأمل، نقد و تدقیق قرار گیرد. این بیانات، در حقیقت حاشیه ای بر فرمایشات بزرگان است؛ در اینجا نیز به نظر ما، آنچه استاد شهید فرموده است، مربوط به این نقطه است؛ اما مطلب دیگری وجود دارد که باید آن را اضافه کرد. حرف ما بیش از این نیست.

پرسشگر: ...

استاد: این مطلب پیشتر تبیین گردید؛ بدین بیان که تنها پس از فرض جهل مکلف به تکالیف و ملاکات واقعیه است که نوبت به مسأله «تزامم حفظی» می رسد؛ و این نکته کاملاً صحیح است و با مبنای مختار هیچ گونه منافاتی ندارد. مدعا آن است که در ظرف وجدان علم، اساساً نوبت به جعل حجیت نمی رسد؛ و چنانچه خواسته شود با اصطلاح استاد شهید صدر رحمته الله مسأله تقریر گردد، باید گفت: ظرف جعل حجیت، همان ظرف تزامم حفظی است. در این ظرف، ما می گوئیم اگر دخالت و اعمال مولویت خاصی از سوی شارع صورت نپذیرد، مقتضای ترتب ذاتی و عقلایی آن است که کشف ظنی بر عدم کشف مقدم گردد؛ لکن شارع مقدس در مقام اعمال مولویت ورود می فرماید و به مقتضای تزامم حفظی -چنانکه استاد شهید رحمته الله فرموده اند- گاه قوه احتمال را مقدم داشته و کشف ظنی را حجت می سازد، و گاه بر پایه قوه محتمل، اصل عملی را تشریع می نماید.

پرسشگر: ...

استاد: این مسأله مبتنی بر آن است که استصحاب، اصل محرز تلقی شود یا اصل غیر محرز. پرسش بنیادین این است که شارع در مقام تشریع و جعل حجیت استصحاب، چه جهتی را ملحوظ داشته است؟ آیا جهت کاشفیت [آن را لحاظ فرموده است؟].

پرسشگر: ...

استاد: آری؛ اگر عقلاً به ارتکاز خویش وا گذاشته شوند، حالت سابقه را کاشف از بقای واقع می دانند؛ بنابراین استصحاب نزد عقلاً واجد نوعی کشف ذاتی است. لکن نکته اساسی آن است که آیا شارع در جعل حجیت استصحاب، همین کشف ذاتی را ملاحظه فرموده و به لحاظ قوه احتمال آن را حجت ساخته یا آنکه تعبیر به «إِبْقَاءُ مَا كَانَ»، صرفاً به لحاظ حفظ قوه محتمل تشریع گردیده است؟ تبیین این جهت، وابسته به تحلیل دلالت ادله استصحاب است.

ادامه این بحث، ان شاء الله در جلسه آینده پیگیری خواهد شد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين